



سوره مبارکه آل عمران

جلسه پنجم: ۹۳/۱۲/۱۲

- در سوره مبارکه آل عمران موضوع «محکم و متشابه» مطرح شد. بیان گردید که حقایق عالم هستی، محکومات ثابتی هستند که هر جا برویم اعم از دریا و خشکی، شب و روز، گذشته و آینده، زن و مرد، کودک و بزرگ و ... این قوانین ثابت و جاری هستند. قوانینی مانند «خدا هست»، «قیامت هست»، «رسالت و عصمت انبیاء» و ... اینها حقایق ثابت عالم هستی می‌باشند اما جلوه این حقایق در بسترهای مختلف متفاوت است. مثلاً «خدا را باید عبادت کرد» یک حقیقت ثابت است اما عبادت مردانه با زنانه گاهی متفاوت است. عبادت شبانه با روزانه متفاوت است. عبادت بچه با بزرگ متفاوت است. این تغییر موقعیت‌ها، تغییر جلوه حقایق را به وجود می‌آورد و گرنه حقایق تغییر نمی‌کنند. خدا، خداست و انسان عبد است و تا بوده و هست «ایاک نعبد و ایاک نستعین».

- حقیقت کتاب، حقیقتی است که محکومات عالم هستی در آن به ثبت رسیده‌اند، لذا حقایق، جاری در همه زمان‌ها و مکان‌ها هستند، حقیقتی که هر لحظه باید به آن متوسل شویم و از آن استفاده کنیم. اما جلوه این حقیقت در صحنه‌های مختلف متفاوت است و همین مسأله «نظام تشابهات» را به وجود می‌آورد. اگر کسی به محکومات واقف باشد هیچ‌گاه اختلافی به وجود نمی‌آید، با اینکه افراد کارهای مختلف می‌کنند. مانند انگشت‌های دست که متفاوت هستند لذا اختلافی بین انگشت‌های دست، نیست چون غرض همه آنها واحد است و غرضشان محکم است و هر کدام از انگشتان وظیفه خود را انجام می‌دهند. هیچ‌کدام شبیه به هم رفتار نمی‌کنند اما هیچ اختلافی هم بینشان نیست. ما دنبال رفع اختلاف از روی شباهت می‌گردیم در حالی که بسیار کار اشتباهی است.

- «شباهت» لزوماً نشانه تفاهم داشتن نیست و روح واحد در آنها جاری نیست. مثلاً اینکه زن و مرد هر دو یک رنگ را دوست داشته و یا یک غذایی را پسندند، نشانه تفاهم داشتن آنها نیست بلکه اگر زن، زن باشد و مرد، مرد باشد نشانه تفاهم است. مثال دیگر اینکه کار امام حسن (ع) شبیه امام حسین (ع) نبود و کار امام حسین (ع) شبیه کار امام سجاد (ع) نبود. آنها هیچ اختلافی با هم نداشتند زیرا روح حقیقت کلی در همه آنها جاری است. لذا «ان الدین عندالله الاسلام» یعنی دین، مرام، روش، سبک زندگی و مدل در نزد خداوند یکی است و آن هم فقط اسلام است. این مسئله محکم عالم هستی است. هر کاری فقط برای تسلیم در برابر امر خدا باید انجام شود.

- وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ اَوْتُوا الْكِتَابَ اِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ: اختلاف در «اوتوالکتاب» افتاد اما این اختلاف در کتاب نبود بلکه این اختلاف به واسطه تبعیت از کتاب به وجود آمد.

- به قول امام خمینی (رضوان الله علیه) اگر همه انبیاء (ع) را در یک اتاق جمع کنیم هیچ اختلافی بین آنها دیده نمی‌شود زیرا هر کدام از آنها در موقعیت خود، دقیقاً آن کاری را انجام می‌دهد که طبق کتاب است.

- لذا در یک صحنه واحد مشاهده می‌کنیم که پیامبر گرامی اسلام (ص) کاری انجام می‌دهند و حضرت علی (ع) کاری دیگر. چون نقش‌های آنها متفاوت است، لذا کارهای متفاوتی نیز انجام می‌دهند.

- ادامه آیات:

- حضرت علامه آیات ۱۹ تا ۲۵ را یک دسته در نظر گرفته‌اند:

آیات ۱۹ تا ۲۵:

اِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللّٰهِ الْاِسْلَامُ وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذِیْنَ اَوْتُوا الْكِتَابَ اِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللّٰهِ فَاِنَّ اللّٰهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۱۹)
در حقیقت، دین در نزد خدا همان اسلام است، و اهل کتاب در آن اختلاف نکردند مگر پس از آن که به حقانیت آن پی بردند، آن هم به خاطر حسد و رقابت میان خویش. و هر که به آیات خدا کافر شود [بداند که] خدا سریع الحساب است.

فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (٢٠)

پس اگر با تو به محاجه برخاستند بگو: من و هر که پیرو من است روی دل به خدا سپردیم. و به کسانی که کتاب داده شدند و به بی سوادان [مشرك كه كتاب ندارند]، بگو: آیا اسلام آوردید؟ پس اگر مسلمان شدند قطعاً هدایت یافته‌اند، و اگر روی برتافتند تنها رساندن پیام بر عهده‌ی توست، و خداوند به بندگان بیناست.

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّيْنَ بَغْيٍ حَقٌّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (٢١)

کسانی که آیات الهی را انکار می‌کنند و به ناحق پیامبران را می‌کشند و مردمی را که به عدالت فرمان می‌دهند به قتل می‌رسانند، آنها را به عذابی دردناک بشارت ده.

أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (٢٢)

آنها کسانی هستند که در دنیا و آخرت اعمالشان به هدر رفته و برای آنان هیچ یآوری نخواهد بود.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّوْا فَرِيقًا مِنْهُمْ وَهُمْ مُعْرِضُونَ (٢٣)

آیا کسانی را که بهره‌ای از کتاب یافته‌اند ندیدی که چون به کتاب خدا فراخوانده می‌شوند تا میانشان حکم کند، گروهی از آنان به حال اعراض پشت می‌کنند؟

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارَ إِلَّا أَيَّاماً مَعْدُودَاتٍ وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (٢٤)

این بدان سبب است که آنها گفتند: هرگز آتش جز چند روزی به ما نخواهد رسید، و دروغ‌ها که می‌ساختند آنها را در دینشان فریب داد.

فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (٢٥)

پس چگونه خواهد بود آن‌گاه که آنان را در روزی که در آن تردیدی نیست گرد آوریم و به هر کس نتیجه دستاوردش به تمامی داده شود و بر آنها ستمی نرود؟

- آیه ۲۰: خدا به پیامبر (ص) می‌گوید: اگر کارتان به بحث با اهل کتاب کشیده شد، محکم دین خودت را به آنها معرفی کن. منطق محکم دین «تسلیم» است لذا اگر جایی قدرت داشتیم ولی گفتند: «نجنگ» باید دست از جنگ بکشیم و اگر هیچ امکانات و قدرتی نداشتیم ولی خدا گفت: «بجنگید»، باید بجنگیم. لذا اگر سکوت، صلح و یا شمشیری اتفاق می‌افتد از روی «تسلیم» است. خدا حکم دهد ما تسلیم هستیم لذا باید تبعیت کنیم. اگر این محکم را برداریم بسیاری از مطالب بعدی متشابه هستند مانند اینکه: چرا پیامبر (ص) و یا امام حسین (ع) به جنگی وارد شدند که از ابتدا معلوم بود شکست می‌خورند و یا چرا امام حسن (ع) با کسی صلح کرد که حضرت علی (ع) تا آخرین لحظه با او جنگید و ...

- اگر افراد در «محکم» به اجماع برسند در «متشابه» هنگ نمی‌کنند و یاد می‌گیرند که متشابه را به محکم ارجاع دهند.
- نکته: روایت داریم که اگر بین دو کار نمی‌دانستید که کدام ارجحیت دارد نگاه کنید نفستان نسبت به کدام کار کراهت دارد، کاری را انجام دهید که کراهت دارید زیرا در آن «تسلیم» بیشتری برقرار است.

- توجه: در تسلیم شدن ممکن است نفع و دنیا وجود نداشته باشد اما در تسلیم شدن حتماً «هدایت» است. به اهل کتاب گفته شد، تسلیم شوید و اگر تسلیم شوید، «هدایت» در آن است.

- وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ: به آن چیزی که موجب «بلوغ» در افراد می‌شود «بلاغ» گفته می‌شود.
- «بلوغ» یعنی آن موضوع به طور کامل برای مخاطب منکشف می‌شود.

- در حالت بلاغ، فرد به نهایت فهمیدن رسیده است لذا یا انجام می‌دهد، هدایت می‌شود و یا انجام نمی‌دهد و عذاب می‌گردد.
- وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ: تسلیم شدن، ادا در آوردنی نیست و خدا ته دل انسان‌ها را می‌داند.

- آیا می‌شود کسی در ظاهر تواضع کند اما نیتش تواضع نباشد؟ بله می‌شود ولی اصل، باطن است. انسان می‌شود که تواضع کند اما «خشیت» در قلبش نباشد لذا تسلیم صورت نگرفته است.

- آیه ۲۱: اگر منطق انسان تسلیم نباشد، کار تا قتل انبیاء (ع) پیش می‌رود. نباید پنداشت که قاتل شدن بسیار از ما دور است. همان‌طور که انسان در مسیر حق، امید به شفاعت انبیاء دارد که انسان را بالا ببرند، در باطل هم برعکس است. حق و باطل هر دو نظام

جذب دارند یعنی حق، حق را جذب می‌کند و باطل، باطل را. اگر انسان در مسیر کفر بیفتد، باطل او را جذب می‌کند و گرنه کسانی که در کربلای امام حسین (ع) آن جنایات را کردند که حتی از انسانیت خارجشان کرد، از ابتدا این‌گونه نبودند.

- انسان اگر نخواهد تسلیم شود، ابتدا در جنگ صفین دست و پایش می‌لرزد و در نهروان فراری می‌شود و سپس در کربلا مقابل اباعبدالله (ع) می‌جنگد. عده‌ای از کسانی که در کربلا مقابل امام حسین (ع) جنگ صفین در کنار امیرالمؤمنین (ع) بودند!!!

- برای همین می‌گویند هیچ گناهی را کوچک نگیرید. زیرا گناه کوچک جذبۀ رساندن انسان تا قتل انبیاء (ع) را نیز دارد. هیچ کسی که قاتل انبیاء شده است از ابتدا قاتل نبوده، بلکه فقط از ابتدا منطبق «تسلیم» نداشته است. کار به جایی می‌رسد که حرمت نبی را هم نگه نمی‌دارد. لذا هر کسی را که آدم خوبی است نیز نمی‌تواند تحمل کند.

- اگر انسان نخواهد در مسیر تسلیم بیفتد با مسیر کفر اُخت می‌شود تا جایی که حتی به نبی خدا می‌گوید: «أَخْرَجُوهُمْ مِنْ قَرَيْتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ». سوره مبارکه اعراف / ۸۲ یعنی «اینان را از شهرتان بیرون کنید؛ زیرا مردمانی‌اند که همواره خود را پاک نشان می‌دهند.»

- به آنها بشارت داده می‌شود که به سمت عذاب دردناک دارید پیش می‌روید.

- وقتی در موضع «انذار» از واژه «بشارت» استفاده می‌شود یعنی همه مراحل انذار، انجام داده شده و نتیجه نداده است. بشارت در موضع انذار، اوج شدت انذار را می‌رساند.

- آیه ۲۲: منطق تسلیم که نباشد تمام اعمال انسان «حبط» می‌شود. اگر انسان یک عمر از روی ریا نماز بخواند به دردش نمی‌خورد. هم در دنیا حبط است و هم در آخرت. نه در دنیا به دردش می‌خورد و نه در آخرت.

- و ما لهم من ناصرین: کسی هم نیست دست او را بگیرد.

- منطق «تسلیم»، محکم همه انبیاء، در همه شریعت‌های دین الهی است.

- آیه ۲۳: نگاهی بیندازید به کسانی که چیزی از کتاب به آنها رسیده بود، کسانی که مردم را به کتاب خدا دعوت می‌کنند برای اینکه بین آنها بر اساس کتاب حکم کنند، اما خودشان در جایی دیگر و در موضوعات و مسائل دیگر مبتنی بر کتاب عمل نمی‌کنند!

- آیه ۲۴: وقتی از آنها پرسید که چرا به بعضی از قسمت‌های کتاب عمل می‌کنید و به بعضی از قسمت‌ها عمل نمی‌کنید، در پاسخ می‌گویند: «لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ»

- «وَعَرَّهْمُ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ»، «آنها گول دینداریشان را خورده‌اند.»

- این آیه مربوط به هر کسانی است که اهل کتاب‌اند یعنی بهره‌ای از کتاب دارد و به واسطه نبی کتابی بر آنها نازل شده است. کسانی که یک قسمت از کتاب را عمل می‌کنند و جایی دیگر عمل نمی‌کنند.

- نکته: این آیه مربوط به کسانی نیست که نیت عمل کردن دارند اما هنگام عمل به بعضی از قسمت‌ها عمل کرده و به بعضی نمی‌کنند بلکه مربوط به کسانی است که از ابتدا نیت عمل به همه قسمت‌ها را ندارند. اینها «اعراض» دارند.

- مثال: کسی که به کتاب امام حسین (ع) معتقد است اما دزدی هم می‌کند، این دو با هم سازگاری ندارند. وقتی به او بگوییم که این دو با هم نمی‌سازند، می‌گوید: این همه ما در دستگاه امام حسین (ع) سینه زدیم، آنها هم این یک قلم دزدی را به ما می‌بخشند!!!. این نوع فکر با کسی که پشیمان و نادم است و عذرخواهی می‌کند، بسیار فاصله دارد. این مدل که در آن تسلیم وجود ندارد، کارش به قتل انبیاء (ع) نیز کشیده خواهد شد.

- آیه ۲۵: برای اینکه انسان تسلیم شود، فهمیدن یک مطلب کافی است و آن این است که: «روزی خواهد رسید که همه چیز را جمع می‌کنند.»

- قول داده‌اند که در قیامت هر کس هر کاری کرده است، عینش را برایش می‌آورند.

- حضرت علامه آیات ۲۶ و ۲۷ را یک دسته در نظر گرفته‌اند:

آیات ۲۶ و ۲۷:

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذَلِّقُ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۶)

بگو: بار الها! [ای] صاحب فرمانروایی! به هر که خواهی حکومت می‌دهی و از هر که خواهی باز می‌ستانی، و هر که را خواهی عزت می‌بخشی و هر که را خواهی خوار می‌کنی، [سر رشته] همه خیرات به دست توست و تو بر هر کاری توانایی.

تَوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتَوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۲۷)

شب را در روز و روز را در شب داخل می‌کنی، و زنده را از مرده و مرده را از زنده، بیرون می‌آوری، و هر که را خواهی بی حساب روزی می‌دهی.

- آیه ۲۶: از این آیه آیات توحیدی به میان می‌آید. این آیه یکی از آیاتی است که توصیه شده است که حفظ باشید و در طول روز آن را با خود بخوانید. یعنی مالک «ملک» اوست و اگر به کسی داده است، او داده و اگر از کسی می‌گیرد، او می‌گیرد و اگر کسی عزیز شود و یا ذلیل شود، خدا می‌کند و لا غیر. در این آیه حصر آمده است به این معنا که «خیر»، فقط در دستان خداست.

- «ملک» تمام پهنه هستی است که قابلیت دارایی و مال پیدا می‌کنند.

- آیات ۲۶ و ۲۷: این دو آیه تبیین نظام ربوبیت و مالکیت خداست. شاید انسان‌ها فکر کنند که در «مالکیت» و «عزت» دخیل هستند اما در طول شب و روز و هیچ دخالتی ندارند و فقط استفاده کننده از این سیستم هستند.

- اگر انسان‌ها این دو محکم را که در آیه ۲۶ و ۲۷ آمده است، برای خود حل کنند مشکل تسلیمشان حل می‌شود.

- توجه: این دو آیه یک موضوع متشابه هم دارند که باید دقت کرد و نباید پنداشت که هر کسی را که به او ملک داده‌اند آدم خوبی است و از هر کسی که ملکش را گرفتند، آدم بدی است. گاهی انسان‌ها «متشابه» را برای خودشان قاعده می‌کنند!!! متشابه را قاعده کردن اشتباه است. «خدا»، خداست، قاعده می‌کند به یک کسی ملک بدهد و به کسی هم ندهد. خدا هم به حضرت سلیمان (ع) ملک داد و هم به قارون. حضرت سلیمان (ع) کجا و قارون کجا. خدا ملک، عزت و آبرو را در نزد مردم از حضرت ایوب (ع) گرفت اما او تسلیم بود.

- تسلیم، تسلیم است و ایمان انسان به خدا نباید مشروط باشد.

- روایتی که بیان می‌کند اگر فقر از یک در آید، از در دیگر ایمان می‌رود، به این معنا نیست که اگر فقیر شدی، می‌توانی ایمانت را از دست بدهی، بلکه منظور این است که طبع بشری این است که اگر کسی فقیر شود ایمانش می‌رود.

- روایتی از امام صادق (ع) در توضیح آیه ۲۷ آمده است که از ایشان پرسیدند، معنای آیه چیست؟ حضرت فرمودند: یعنی می‌شود که از صلب انسان مؤمن، «کافر» خارج شود و از صلب آدم کافر، «مؤمن» خارج شود. لذا نباید قاعده ساخت که اگر فرزندی بد بود یعنی پدر و مادرش بد کرده‌اند که او بد شده و یا اگر خوب بود و ...

- تمامی روایاتی که در باب لقمه حلال و کارهایی که در هنگام انعقاد نطفه باید انجام داد، آمده‌اند، همه در حکم ایجاد «اقتضاء» برای فرزند است.

- توجه: یک جریان صلب و رحم پاک در عالم، در جریان است که همه انبیاء از آن صلب بوده‌اند، البته این بدان معنی نیست که از آن صلب، اصلاً آدم بد به دنیا نیامده است. ابولهب از همان صلبی است که حضرت محمد (ص) نیز از آن به دنیا آمده است زیرا هر دو از صلب ابراهیمی بوده‌اند، لذا هیچ کس برای خوب بودنش نباید به خودش غره شود.

- پدر و مادر خوب، اقتضاء فرزند را بسیار بالا می‌برند اما به اصطلاح باز هم ممکن است کسی دم دروازه ۷ متری بایستد ولی باز هم در اوت زند.

- هر کسی در این عالم به واسطه آن چیزهای پیرامونی که در اطرافش اتفاق افتاده است اعم از اقلیم، کشور، پدر، مادر و همه ظرف انسان را ایجاد می‌کنند. هر کسی با اقتضاء و ظرف خودش در قیامت سنجیده می‌شود و هر کسی در این عالم ظرف خودش را به اندازه صددرصد پر کند، با انبیاء (ع) محشور می‌شود، انشاء الله. زیرا ما به اندازه انبیاء نمی‌توانیم در عالم خوبی کنیم اما اگر ظرف خودمان را پر کنیم، این اتفاق خواهد افتاد.

- هر کسی در هر موقعیتی هست یعنی آن موقعیت در توان او بوده است به همین علت خدا آن موقعیت را به او داده است پس باید هر کسی در هر موقعیتی که هست بهترین کار را انجام دهد. خدا هیچ‌کس را مالایطاق امتحان نمی‌کند لذا اگر خدا ما را در موقعیتی گذاشت، ما باید بهترین عملی را که در آن موقعیت تشخیص می‌دهیم انجام دهیم. حتی اگر بهترین عملی که تشخیص داده‌ایم اشتباه باشد، خدا از همان طریق مسیر هدایت را برای ما باز خواهد کرد.

زنگ دوم:

- یکی از مواردی که در آن تشابه بسیار اتفاق می‌افتد و کنترل آن دست ما نیست، حوزه موضوعات قلبی و به طور مشخص بحث «حب، بغض، کراهت و ...» است.

- نوعاً بغض، حب و ... به طور طبیعی دست خود آدم نیست. متأسفانه آنها هستند که انسان را مدیریت می‌کنند در حالی که انسان باید این حالات را مدیریت کند. نوعاً قبل از اینکه انسان مبنای عقلی این حب و بغض‌ها را مدیریت کند، آنها انسان را مدیریت می‌کنند.

- موضوع حب و بغض و عدم مدیریت آنها، از بهترین نقاط برای ورود شیطان است.

- نکته: حب و بغض و به دل افتادن‌ها و خواب دیدن و هیچ‌کدام برای انسان حجیت ندارند.

- یکی از موضوعات پرتشابه، موضوعات قلبی است مانند خواب و اصلاً نمی‌توان در وادی آنها ورود پیدا کرد.

- نکته: خواب از سه منبع ایجاد می‌شود:

۱- خواب را می‌تواند «خدا» ایجاد کند.

۲- خواب را می‌تواند «شیطان» ایجاد کند.

۳- خواب را می‌تواند «نفس» ایجاد کند.

- چون نمی‌توانیم تشخیص دهیم که خواب ما از کدام منبع ایجاد شده است، حق نداریم به خوابمان عمل کنیم، اما چون انبیاء (ع) درجه‌اشان بالا رفته است و دیگر شیطان در امینیه‌اشان (آرزوهایشان) راه ندارد و هوای نفس نیز ندارند، لذا خواب‌هایشان فقط الهی و وحی است و برای آنها خواب حجیت است.

- نفس انسان برای او خواب تولید می‌کند، این‌گونه که آرزوهایمان را به خواب تبدیل می‌کند و تحویلیمان می‌دهد که بسیاری از خواب‌ها این‌گونه‌اند.

- نفس انسان قدرت تصویرسازی دارد و آن کمالاتی که انسان دوست دارد به آن برسد را می‌سازد و تحویل می‌دهد.

- درباره شیطان نیز این‌گونه است که به اندازه‌ای که ما گناه انجام دهیم راه شیطان به خواب‌هایمان باز می‌شود.

- نکته مهم: خواب موضوع مهمی است و امکان تعلیم و تربیت به انسان می‌دهد و اگر کسی می‌خواهد خوابش درست شود باید در روز بر طهارت خیالش کار کند. مطلقاً نباید اجازه دهد که افکار بد از ذهنش رد شود.

- حضرت علامه آیات ۲۸ تا ۳۲ را یک دسته در نظر گرفته‌اند:

آیات ۲۸ تا ۳۲:

لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاءً وَيَحَدِّثْكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (۲۸)

مؤمنان نباید کافران را به جای مؤمنان دوست بگیرند، و هر که چنین کند او را با خدا کاری نباشد [و از او بریده است] مگر این که از آنان به نوعی تقیه کنید. و خدا شما را از خود بر حذر می‌دارد و [بدانید که] بازگشت [نهایی] به سوی خداوند است.

قُلْ إِنْ تَخْشَوْنَ مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تَبْدُوهُ يَعْلَمَهُ اللَّهُ وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۹)
بگو: اگر آنچه را که در سینه‌های شماست پنهان کنید، یا عیان کنید خدا آن را می‌داند، و هر آنچه را در آسمان‌ها و زمین است می‌داند و خدا بر هر چیزی تواناست.

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ (۳۰)
روزی که هر کس هر آنچه از نیک و بد کرده است حاضر می‌یابد و آرزو می‌کند کاش میان او و کار بدش فاصله‌ای دور بود، و خدا شما را از [کیفر] خود برحذر می‌دارد، و خدا به بندگان رئوف است.

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۱)
بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید از من پیروی کنید تا او نیز دوستان بدارد و گناهانتان را ببامرزد، و خدا آمرزنده‌ی مهربان است.

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ (۳۲)
بگو: خدا و رسول را اطاعت کنید پس اگر رویگردان شدند [بدانند که] خدا کافران را دوست ندارد.

– انسان باید محکومات حبّ و بغض را بشناسد تا بتواند بر تشابهات حبّ و بغض مدیریت کند.

– آیات ۲۸ و ۲۹ محکومات حوزه حبّ و بغض‌های انسان خصوصاً حبّ و بغض‌های قلبی است.

– ولیّ: دو معنی راجع به ولیّ آمده است: ۱- اولیاء (دوستان) ۲- حبّ. این دو معنی در هم مُندکند. به مطلقِ محبت «ولیّ» گفته نمی‌شود. محبّتی را می‌گویند که نوعی ولایت و دخل و تصرف برای انسان ایجاد کند. در این واژه محبت و ولایت توأمان هستند.

– نباید اجازه دهیم که محبتمان به یک فرد غیر مؤمن، به «ولایت» در او تبدیل شود یعنی به گونه‌ای شود که در یک موضوع، به خاطر محبت جانب کافر را بگیریم نه جانب مؤمن را. یعنی محبتمان به کافر برای ما التزامات عملی به همراه بیاورد ولی مؤمن این التزامات را برای ما به همراه نداشته باشد. باید در میدان عمل این مسئله را کنترل کنیم. این مسئله از محکومات حبّ و بغض است.

– مؤمن باید بین همه مؤلفه‌ها، گرایشش به ایمان در فرد مقابل باشد. مثلاً اگر قرار است برای دو نفر کاری انجام دهیم باید بین دو نفر کافر و مؤمن، فرد مؤمن را انتخاب کنیم.

– «مؤمن» حقوق بسیاری بر گردن ما دارد که بسیار بیشتر از حقوقی است که یک کافر به گردن ما دارد. روایتی بسیار زیبا درباره حقوق مؤمن در صفحه ۱۲۱ کتاب بلوغ عاطفی از امام صادق (ع) آمده است که جای تأمل بسیار دارد. ما باید نسبت به مؤمن از ابراز محبت و علاقه عواطفان به جوش آید.

– «ایمان» باید در قلب ما جایگاه داشته باشد. ایمان باید چنان برایمان ارزشمند باشد که گوهر گمشده ما باشد.

– توجه:

۱- آیا ایمان نمود ظاهری نیز دارد؟ بله

۲- آیا هر نمود ظاهری دلالت به یک باطن مشخص دارد؟ خیر

۳- آیا من در مقام قضاوت نسبت به ایمان افراد هستم؟ خیر

۴- آیا در مقابل آدم‌ها که نمی‌دانم چه اندازه ایمان دارند باید به یک اندازه به آنها محبت کنم؟ بله

– منظور از این آیه این نیست که بین ایمان آدم‌ها قضاوت کنید بلکه منظور این است که هنگام محبت بین افراد به کسی که ایمانش بیشتر است، محبت کنید.

– اگر در جایی فردی مؤمن سخنی گفت نسبت به کسی که غیر مؤمن است و سخن می‌گوید، باید واکنش عاطفی بیشتری ابراز کنیم. مثلاً اگر به کلاس درسی می‌رویم که تعدادی دانش‌آموز در آنجاست، ما همه دانش‌آموزان را به یک چشم می‌بینیم اما ما در برابر

دانش‌آموزی که مؤدبانه‌تر سخن می‌گوید وظیفه‌امان این است که واکنش بهتر و کریمانه‌تری ارائه دهیم. انسان باید نسبت به شئونات ایمان حساس باشد.

- نکته: «بغض» نسبت به آدم‌ها در جایی باید وجود داشته باشد که یک جریانِ عَلم مبارزه بلند کرده باشد. مانند اسرائیل، آمریکا و یا شمر و صدام و ... البته بغض ما باید نسبت به «صفت» آنها باشد نه انسانیتشان. یعنی اگر توبه کرد و گفت: «غلط کردم»، نباید دیگر نسبت به او دیگر بغض داشته باشیم.

- ادامه آیه ۲۸: آدم‌ها باید بخواهند تقوا پیشه کنند و به زور نمی‌شود و اگر به زور اهل تقوا شوند، ظاهر را نگه می‌دارند اما این تقوا در باطنشان نیست.

- تقوا در افراد باید روشن و فعال شود. با گذاشتن دوربین‌های مدار بسته و کنترل‌های این مدلی در جامعه نمی‌توان در مردم تقوا ایجاد کرد.

- وَ يَحْذَرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ: او باید در نفسش (وجودش)، از خدا حذر کند.

- منظور از «ترس از خدا»، یعنی حذر داشته باشد به این معنا که اگر می‌خواهد خطا کند از وجود چنین خدایی حذر داشته باشد و او را حاضر و ناظر بر ماجرا ببیند. نه اینکه به خاطر ندیدن افراد حذر کند.

- آیه ۲۹: گفتیم این آیات محکماتی را بیان می‌کند که انسان چگونه می‌تواند بر متشابهات قلبش مسلط شود. «محبت» امری درونی است و اگر آدم‌ها از این محبت با خیر نمی‌شوند، خدا خیر دارد. این باعث می‌شود که اگر محبتش تنظیم نبود، تنظیم شود. اگر محبت انسان بر مدار ایمان نیست باید حداقل در مقام ابراز، بر مدار ایمان ابرازش کند (نکته مهم: این حالت «نفاق» نیست زیرا نفاق زمانی است که ما در قلبمان نیت دیگری داریم ولی کاری دیگر انجام می‌دهیم، اما در این حالت نیتمان محبت بیشتر است اما عملمان این نیست لذا تلاش می‌کنیم تا عملمان را بر مبنای نیتمان کنیم تا قلبمان درست شود). یعنی اگر در جایی ایمان دید، نسبت به آن ایمان واکنش عاطفی عمیق‌تری نشان دهد. ضمناً انسان باید بداند که تمامی خطوراتی که از قلبش می‌گذرد در این عالم مشاهده می‌شود.

- آیه ۳۰: در اینجا از واژه «مودت» استفاده کرده است یعنی اصل ماجرای حبّ و بغض را به «خیر و شرّ» ارتباط داده است یعنی به واسطه «خیر»، حبّ داشته باشد و به واسطه «شرّ»، نسبت به عملی، بغض داشته باشد. ما باید محبتمان به واسطه انجام خیر و یا به واسطه دوری از شرّ تحریک شود.

- روزی خواهد آمد که خدا آنچه را در سینه‌ها بود که خدا از آن خیر داشت و به عمل تبدیل شده بود، حاضر می‌کند و در آن روز انسان اگر عمل سوئی انجام داده باشد، دوست دارد که خدا برای همیشه بین او و عملش فاصله بیندازد. انگار می‌خواهد بگوید: تو برای من نیستی و عمل من نبود. من چنین عمل کره‌یی را دوست ندارم. حرف خدا این است که بگوید: «اصل محبت تحریک از روی خیر و شرّ است. اما متأسفانه گاهی می‌شود که شرّ را برای انسان به خاطر دنیا زینت دهند و این‌گونه شرّ را زیبا بپندارند و آنگاه به آن عشق هم می‌ورزند». واقعیت این است که اگر عمق عمل سوء را برایمان بشکافند آنقدر کره است که هیچ‌کس آن را دوست ندارد. اگر الآن شرّ را دوست دارید به این علت است که آن را زینت داده‌اند و گرنه شرّ دوست داشتنی نیست. خیر است که دوست داشتنی است.

- اصل محبت از روی خیر و شرّ است ولی انسان گاهی در دنیا به خاطر زینت‌های دنیا شرّ را زیبا می‌بیند و آن را می‌پسندد.

- اگر درباره حبّ و بغض سخن می‌گوییم در واقع درباره «خیر و شرّ» سخن می‌گوییم. بر اساس سوره مبارکه عادیات، ما انسان را به گونه‌ای آفریده‌ایم که «انه لِحَبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ». وجود انسان به گونه‌ای است که در ذات و گوهره‌اش خیر را دوست دارد. انسان باید مواظب باشد تا گول نخورد که شرّ را به قیافه خیر به او تحویل دهند. اگر انسان‌ها دست از شلوغ کاری‌هایشان بردارند و یک گوشه خلوت پیدا کنند و گرد و خاک موضوعات را از پیش چشمانشان کنار بزنند، خدا تضمین می‌کند که همه انسان‌ها فطرتاً خیر را

دوست دارند و از شرّ بدشان می‌آید. یعنی اگر خلوتی درست شود و انسان‌ها از جنبهٔ زینت‌ها بیرون آیند، همهٔ انسان‌ها فطرتاً و بالذات خیر را دوست دارند و از شرّ بدشان می‌آید.

- در قیامت فطرتِ خالی از زینت‌ها اگر رو آیند و حقیقت عمل رو شود، هیچ آدمی سوء را دوست ندارد. در کُنه هیچ آدمی سوء پسندیده و محبوب نیست.

- وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ: یعنی خدا اهل رأفت است و اگر احساس کردی باید برگردی، خجالت نکش. هرگاه برگردی آغوش خدا باز است.

- آیه ۳۱: **این آیه محکّماتِ محبّت در کل قرآن است.** ای پیامبر به مردم بگو: اگر خدا را دوست دارند من را تبعیت کنند، آنگاه خدا هم او را دوست خواهد داشت. نگران هم نباشید اگر هر کس این کار را کند، همهٔ ذنوبش را پوشش می‌دهم.

- وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ: یعنی هرچه جاخالی در زندگی‌شان بوده است اعم از جاخالی‌های غفلت، گناه و ... نه تنها آنها را می‌بخشیم بلکه آنها را به عبادت تبدیل می‌کنم. یعنی تمام لحظات گناه در گذشته‌اش، تبدیل به عبادت می‌شود.

آیه ۳۲: این آیه هم محکم است. خدا و رسول را تبعیت کنید و بدانید خدا کافرین را دوست ندارد. حال که خدا کفر را دوست ندارد و مؤمن را دوست دارد لذا ما هم باید از کفر بدمان آید و ایمان را دوست داشته باشیم.

خدا به ما توفیق دهد تا مدار محبّتمان در زندگی درست شود زیرا همهٔ زندگی ما تابع مدار محبّت است. زیرا انسان‌ها به خاطر محبّشان کارهایی را انجام داده و کارهایی را انجام نمی‌دهند. در دعا هم آمده است که لحظاتی که انسان‌ها گناه نمی‌کنند لحظاتی است که قلبشان از خدا پر شده است.

خدا به حرمت سورهٔ مبارکهٔ آل‌عمران به ما توفیق دهد مدار محبّت و میلمان به سمت خدا و پیامبر (ص) بچرخد و فقط آنها را دوست داشته باشیم و دیگران را هم به خاطر ضمیمه شدن به آنها دوست بداریم.

به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

اللهم صل على محمد وآل محمد واحمد الله رب العالمين